

هو العليم

بررسی حدیث حجب (۱)

سلسله دروس خارج اصول فقہ - برائت - جلسہ

صدونودونہم

استاد

آیت اللہ حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس اللہ سرہ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

...روایتی در کافی از امام صادق علیه السلام

هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«**مَا حَجَبَ اللَّهُ عِلْمَهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ**

عَنْهُمْ» یا «**مَرْفُوعٌ عَنْهُمْ**». این روایت را بعضی از

آقایان مانند مرحوم نائینی اصلاً متعرض نشدند و

بعضی دیگر متعرض شدند و راجع به آن ردّ و نقد و

امثال ذلک دارند.

تقریب استدلال به حدیث حجب بر برائت

معنای ابتدائی روایت این است که آن حکمی را

که خداوند از عباد آن را حجب شده است، این

حکم از آنها مرفوع است و طریق استدلال به این آیه

مانند این روایت همانند استدلال به روایت سابق

است که - چون در آنجا به این نحو استدلال شد -

الزام مجهولی که برای شارع قابل وضع است، آن

^۱ التوحید، ج ۱، باب ۶۴: التعریف و البیان و الحجة و الهدایة، ص ۴۱۳.

الزام مجهول، مصداق «**ما لا يَعْلَمُونَ**» است و حدیث رفع آن الزام مجهول را برمی دارد. نحوه استدلال آقایان به حدیث رفع این طور بود که آن الزام مجهول، چون وضع و رفعش به ید شارع است و آن مصداق برای «**ما لا يَعْلَمُونَ**» است، پس حدیث رفع می آید الزام را برمی دارد و **النَّاسُ فِي مَنَدُوحَةٍ مِنْ فَعْلِهِ وَ تَرْكِهِ**؛ در فصحه‌ای از ترک و فعل آن قرار می گیرند. در این روایت هم به همان کیفیت است؛ «**ما حَجَبَ اللَّهُ عِلْمَهُ عَنِ الْعِبَادِ**»، آن الزام مجهول که محجوب از عباد است **فَهُوَ مَرْفُوعٌ عَنْهُمْ وَ النَّاسُ فِي فُصْحَةٍ مِنْهُ**.

اشکال اول بر استدلال به حدیث حجب

نسبت به این روایت نقد و حل ها و ایراداتی بیان شده است؛ یکی از مسائلی که در اینجا نقد شده این است که منظور ما در براءت شرعیه، رفع احکام جزئیة مترتبة بر موضوعات مشتبه است. یکی از مواردی که ما داریم موضوعات **مشتبهةُ الحکم** است به جهت اشتباه مصادیق یا به جهت تعارض نصین و اختلاف نصین و اینها، و آنچه که در اینجا مطرح است این است که اگر مصداقی حکمش برای ما

مجهول باشد، یک موضوع خارجی حکمش برای ما
مجهول باشد، در اینجا ما بتوانیم به قاعدهٔ حِل و
برائت و امثال ذلک تمسّک کنیم و اتیان به او بلامانع
باشد.

ولی مطلبی که در اینجا هست این است که باید
ببینیم آیا وضع و رفع احکام جزئیّه مترتبه بر مصادیق
خارجی به ید شارع است یا اینکه به ید شارع نیست
یا اینکه وظیفهٔ شارع صرفاً بیان احکام کلی است؟ در
باب موضوعات خارجی که آیا **هَذَا خَلٌّ أَوْ هَذَا مَاءٌ**
یا **هَذَا خَلٌّ أَوْ هَذَا خَمْرٌ**، این به ید شارع نیست؛ یعنی
تعیین مصادیق خارجی به ید شارع نیست. وقتی که
تعیین مصادیق به ید شارع نبود پس حکم مترتب بر
این احکام هم به ید شارع نیست. یعنی اینکه این
خمر است و **هَذَا حَرَامٌ** یا اینکه این خلّ است و **هَذَا**
حَلَالٌ به ید شارع نیست؛ آنچه که به ید شارع است
احکام کلی است؛ **الْخَمْرُ حَرَامٌ وَ الْخَلُّ حَلَالٌ** این به
ید شارع است؛ اما اینکه **هَذَا خَلٌّ فَهُوَ حَلَالٌ أَوْ مَثَلًا**
هَذَا خَمْرٌ فَهُوَ حَرَامٌ این دیگر به ید شارع نیست.

لذا در این روایت که استناد **حَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى**
است؛ اینجا این مسئله پیش می‌آید وقتی که **حَبَّ**

مستند إلى الله است باید بینیم وظیفه این حجب و
 وظیفه شارع بالنسبه به احکام چیست؟ آیا وظیفه
 شارع بالنسبه به احکام، تعیین احکام جزئی است یا
 حکم کلی است؟ حکم کلی است؛ حکم جزئی
 نیست. وقتی حکم جزئی نشد پس از دایره بحث
 برائت شرعیه نسبت به موارد شبهه موضوعیه خارج
 می شود و فقط منحصر به موارد کلی می شود؛ مثل
 شرب توتون و امثال ذلک که در اینجا باید احکام کلی
 مطرح بشوند. شارع بیاید حکم غناء را مطرح بکند
 که **حلالٌ أو حرامٌ؟** حکم توتون را بیان کند که **حلالٌ**
أو حرامٌ؟ حکم صلاة را بیان کند که **حلالٌ أو حرامٌ؟**
 اما اینکه یک صلاة به خصوص آیا این صلاة
 به خصوص قصر است یا اتمام است دیگر به يد
 شارع نیست. فرض کنید شارع می تواند بگوید که
المسافرُ صلاتُهُ قصرٌ و الحاضرُ تامٌ، و برای قصر،
 حدّ تعیین کرده؛ **إِذَا خَرَجَ الْمَسَافِرُ عَنْ بَلَدِهِ وَ يَصِلُ**
إِلَى مَكَانٍ لَا يَسْمَعُ صَوْتَ الْأَذَانِ وَ لَا يَرَى
الْجُدْرَانَ بِالْوُضُوحِ فَيَجِبُ الْقَصْرُ وَ الْإِفْطَارُ؛ این
 وظیفه شارع است؛ یا اینکه در آن مواردی که شارع
 تعیین می کند: **إِذَا يَخْرُجُ الْمَسَافِرُ وَ يَنْوِي مَسَافَةً**

اربعة فَراسخ فَيَجِبُ عَلَيْهِ الْقَصْر، این مسئله
مسئله‌ای است که به ید شارع است؛ اما اگر حالا
رفتیم در یک جا شک کردیم که آیا اربعة فراسخ
محقق شد یا نشد، اینکه دیگر به دست شارع نیست
برو هر کاری می‌خواهی بکن؛ استصحاب بکن، با
اهل بلد مشورت بکن، خودت کیلومتر شمار بگذار،
کیلومتر شمار تعیین کن این دیگر به دست شارع
نیست که بیاید تعیین موضوع کند که آیا شما به حدّ
مسافت رسیدید یا نرسیدید؟

بنابراین احکامی که مترتب بر این است آن به ید
شارع نیست که حالا در اینجا قصر بخوانی یا تمام،
آن‌هم به ید شارع نیست.

تلمیذ: بالأخره موضوع مسائل مشتبّه
من حیث المجموع یک موضوع کلی است ولی اینکه
ما در خارج شک داریم ...

استاد: خدا می‌گوید: به من چه مربوط است شما
برو تحقیق کن.

تلمیذ: پس شارع نمی‌آید بگوید: این الآن قصر
است یا قصر نیست، شارع می‌گوید: هر جا امر مشتبّه
شد، حکم کلی‌اش این است.

استاد: نگفته هر جا مشتبه شد ابداً، نه خیر شارع
آمده گفته که مسافر به این حدّ برسد باید که نماز را
قصر بخواند، نرسد باید تمام بخواند؛ حالا در یک جا
که امر مشتبه است، خودت بین چیست؟ من دیگر
حرفی نمی‌زنم.

تلمیذ: نه نمی‌شود.

استاد: چرا نمی‌شود؟

تلمیذ: این موضوع مشتبه، باز هم «موضوع».

استاد: دست او نیست، من دنبالش بروم. من

بروم جمع بخوانم؛ هر دوی آنها را بخوانم.

تلمیذ: همان جمعش هم باز دلیل شرعی
می‌خواهد.

استاد: دلیل شرعی نمی‌خواهد، اینجا دیگر ما

دلیل شرعی نمی‌خواهیم؛ مثل اینکه مولا می‌گوید:

جَنِّی بَماءٍ؛ آقا برو برای من آب بیاور؛ دو مصداق

هم برای این آب هست و شما شک دارید که این

مصداق است یا آن مصداق، کدام یک از این دو

منظور مولا است، چه کار می‌کنید؟! جمع بین هر دو

می‌کنید آیا لازم است مولا بگوید؟! اگر در یک

مصدق شک کردید، در آنجا شیر یا خط بیاور! یا اگر در یک مصداق شک کردید آنجا فرض کنید فلان کار را بکن، نه.

اهمیت تشخیص موارد احتیاط

تلمیذ: پس براءت شرعی نداریم، اگر براءتی هم باشد براءت عقلی است.

استاد: حالا اگر شارع در بعضی از موارد **منّة علی العباد** بگوید، آن یک مطلب دیگر است؛ ولی وظیفه شارع نیست که بیان کند. بله، در بعضی از موارد اصلاً حکم به نحوی است که مکلف در ضیق و مضیقه قرار می گیرد و آن وقت شارع باید تکلیف تعیین کند؛ اما در خیلی از موارد نه، مثلاً انسان در یک بیابان می رود و نمی داند قبله کدام است به چهار سمت نماز بخواند، لازم نیست شارع بگوید. مثلاً انسان بین صلاة ظهر و صلاة جمعه شک دارد کدامش واجب است؟ جمع بین صلاتین کند مشکل نیست. انسان شک دارد که این ماء غصبی است یا آن ماء غصبی است دوبار وضو بگیرد، هیچ اشکالی ندارد. ادلّه احتیاط - حالا إن شاء الله در باب احتیاط می گوئیم - ادلّه قوی ای است. متأسفانه این ادلّه

احتیاط اصلاً فراموش شده‌اند؛ یعنی اخباری‌ها هرچه بوده به‌عنوان ادله احتیاط گرفتند و تمام آن مبانی اصولی و برائت و اینها را کنار گذاشتند و از آن طرف ما اصولین آمدیم هرچه ادله احتیاط است کنار گذاشتیم و فقط به این ادله برائت چسبیده‌ایم؛ به‌نحوی که در مواردی که باید حتماً احتیاط کنیم اصلاً احتیاط نمی‌کنیم و می‌گوییم: با برائت و این حرف‌ها [حل می‌شود]، حتی در بسیاری از موارد می‌گوییم که آقا اصلاً حرف نزن اصلاً لازم نیست تحقیق کنید؛ یعنی نمی‌دانیم در کجا باید تحقیق کرد و در کجا باید مسئله را سهل گرفت؛ یعنی تشخیص موارد احتیاط از غیر موارد احتیاط خیلی برای انسان مهم است که در کجا و در چه موقع باید به ادله احتیاط باید عمل کند و در کجا نباید عمل کند.

بیان احکام کلی وظیفه شارع

بنابراین وظیفه شارع در اینجا این نیست که هر حکمی را به‌هر نحوی بیان کند، احکام را به‌نحو کلی بیان کرده آن وقت تشخیص موضوع با شماست که این خمر است یا خلّ؟! بلند شو برو لا براتوار

آزمایش کن به شارع چه مربوط است؟! آقا این ماء
است یا چیز دیگر است؟! به اهل خبره نشان بده،
مگر بنده وظیفه دارم که بیان کنم؟! به قول آقا
می فرمودند که مردم برای مرغ و خروس خانه شان
هم به ما تلفن می کنند و از ما سؤال می کنند که آقا
خروس خوانده است! خب چه کار کنم که خوانده
است، گربه ما مریض شده است؛ من این را که
می گویم جدی می گویم. مرحوم آقا - رضوان الله
تعالی علیه - قم بودند یک بنده خدایی تلفن کرده بود
می گفت: آقا این گربه ام سرماخورده سینه اش درد
می کند! آقا مگر آقا بیطار^۱ است که به ایشان تلفن
می کنی؟! شربت دیفن هیدرامین بده خوب می شود!
آن وقت ایشان از باب شکوه به من می فرمودند:
فلانی برای سینه درد کردن گربه اش به من تلفن
می کند؛ اما در مسائل بسیار مهمی که باید احتیاط
کنند سرشان را پایین می اندازند و می روند! التفات
کردید؟! این مشکل، مشکل ماست و این مشکل
شارع نیست. آن وقت روی این حساب وظیفه شارع

^۱ لغت نامه دهخدا: «بیطار: طبیب چهارپایان.»

بیان احکام کلی می‌شود آنوقت «**ما حَجَبَ الله**
عِلْمَهُ» فقط منحصر می‌شود به یک احکامی کلی که
شارع از ما حَجَبْ کرده است، این یک مطلب بود.

اشکال دوم بر استدلال به حدیث حجب

اشکال دیگری که به این روایت شده و این
اشکال جدی است این است که استناد «حَجَب» در
این روایت «إلی الله» است نه «إلی الناس»، در روایت
اولی داریم که «**رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ**»؛ استناد جهل به
خود مردم است. مردم نمی‌دانند، فرض کنید که
نمی‌دانند این ماء است یا اینکه خمر است، نمی‌دانند
حکمش چیست؛ ولی در اینجا داریم «**ما حَجَبَ الله**»
استناد به **إلی الله تعالی** است. وقتی که استناد به الله
باشد، آنوقت در این صورت همان‌طوری که در اینجا
اشکال شده و مرحوم شیخ انصاری هم به‌واسطه
همین اشکال این روایت را از ادله براءت جدا کرده
و خدشه وارد کرده این است که این روایت منحصر
به آن مواردی می‌شود که این حجب **من ناحية الله**
و من ناحية الشارع باشد یعنی **الشارع لم یبیین**
بعض الأحکام و لم یشرح بعض الأحکام للناس؛

نه اینکه شارع بیان کرده و به واسطهٔ اخفاء ظالمین و

سایر علل خارجیهِ **لِأَسْبَابِ الْخَارِجِيَةِ خُفِيََتْ عَلَيْنَا**

بلکه این به واسطهٔ حجب است، خدا بیان نکرده

است. همان طور که امیرالمؤمنین علیه السلام هم در

نهج البلاغه می گویند:

إِنَّ اللَّهَ إِفْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا وَ حَدَّ لَكُمْ حُدُوداً فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ نَهَاكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا وَ سَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَ لَمْ يَدْعَها نِسِيَاناً فَلَا تَنْكَأُوهَا.^۱

این خداوندی که حلال و حرام و حدودی را

معین کرده و بعضی از اشیاء را هم منهٔ علیکم معین

نکرده است، از اینها سؤال نکنید.

حالا قضیهٔ حضرت موسی را ببینید؛ ﴿وَإِذِ قَالَ

مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذَبَحُوا

بَقَرَةً^۲﴾ بعد می آیند سؤال می کنند که این بقره چه

رنگی باشد؟! جنشش **ذَكَرٌ أَوْ أُنْثَى؟!!** بعد می پرسند

که سنش چقدر باشد؟! اینها دیگر چیزهایی است که

^۱ نهج البلاغه، ج ۱، باب المختار من حکم امیرالمؤمنین علیه السلام و ...، ص ۴۸۷.

ترجمه: «خداوند بر شما اعمالی واجب داشته، آنها را ضایع نگذارید و برایتان حدودی معین کرده، از آن حدود تجاوز نکنید. شما را از چیزهایی نهی کرده، حرمت آن نشکنید و چیزهایی است که دربارهٔ آنها سکوت کرده، نه آنکه فراموش کرده باشد، در آنها خود را به رنج نیفکنید.» (محقق)

^۲ سوره بقره (۲) آیه ۶۷.

ترجمه: «و (به یاد آرید) وقتی که موسی به قوم خود فرمود که به امر خدا گاوی را ذبح کنید.» (محقق)

مدام می آیند یکی یکی بیان می کنند و مدام قضیه را مشکل می کنند. ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذَبْحُوا بَقَرَةً﴾! یک بقره‌ای را از خیابان بگیرید و سر ببرید! مدام سؤال می کنند او هم می گوید: ﴿قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفَرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ﴾^۱ بعد می گوید: ﴿قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَّا ذُلُولٌ تُثِيرُ آلَ أَرَضٍ وَلَا تَسْقِي آلَ حَرَّثٍ مُسَلِّمَةً لَّا شَيْءَ فِيهَا﴾^۲، راجع به مثلاً خصوصیات که دارد، درست شد؟

این اشکال است که استناد حجب در اینجا **إِلَى اللَّهِ تَعَالَى** موجب می شود که این روایت به مواردی که از ناحیه خدا، از ناحیه شارع باشد اختصاص پیدا می کند.

این اشکالی که در اینجا بیان شده است که مرحوم

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۶۹.

ترجمه: «خدا می فرماید گاو زرد زرّینی باشد که بینندگان را فرح بخشد.» (محقق)

^۲ سوره بقره (۲) آیه ۷۱.

ترجمه: «موسی گفت: خدا می فرماید آن گاو هم آن قدر به کار رام نباشد که زمین شیار کند و آب به کشتزار دهد و هم بی عیب و یکرنگ باشد.» (محقق)

آخوند هم همین اشکال را در اینجا مطرح می‌کند و دیگر مرحوم آخوند نسبت به قضیه ادامه نمی‌دهند. یعنی فقط در کفایه سه چهار خط این روایت هست و بعد دیگر ایشان ساکت می‌شوند و دیگر وارد ادلهٔ «**كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ**»^۱ و اینها می‌شوند.

پاسخ به اشکال دوم

نسبت به این قضیه بیانی که شده و اشکالی که به این وجه وارد شده و جوابی که داده شده **کَمَا نُقِلَ** **عَنْ بَعْضِ الْأَعْظَمِ** **جواب اول**

یکی این است که استناد «**حَجَبٌ**» **إِلَى اللَّهِ تَعَالَى** به دو صورت ممکن است؛ یک صورت اینکه از ناحیهٔ شارع باشد؛ یعنی شارع عالماً و عامداً این حکم را بیان نکرده باشد. صورت دوم اینکه اصلاً ممکن است به واسطهٔ علل سماوی باشد نه به واسطهٔ اخفاء ظالمین، مثلاً کتب مدوّنهٔ روایاتی که از امام صادق علیه‌السلام است به واسطهٔ زلزال ازبین

^۱ الکافی، ج ۵، کتابُ المعیْشَةِ، بابُ التَّوَادُرِ، ص ۳۱۳، ح ۴۰.

می‌روند یا به واسطهٔ مطر این کتاب‌ها همه از بین می‌روند. فقط لازم نیست که به واسطهٔ اخفاء ظالمین این مسئله باشد، ممکن است به واسطهٔ علل سماوی هم این حجب در اینجا صدق کند و واقعاً صدق می‌کند که استناد «حجب» **إلى الله تعالى** است پس این اشکالی که اول وارد می‌شود بر اینکه چطور شما این روایت را از دایرهٔ ادلهٔ برائت جدا می‌کنید؟!

جواب دوم

مطلب دیگری که در جواب این مطرح شده این است که فعل بنده از یک نقطه نظر استناد به بنده دارد و از نقطه نظر دیگر استناد **إلى الله تعالى** دارد؛ یعنی در قضیه - در واقع اینها در جواب در اینجا خلط کردند - **أمرٌ بين الأمرين** که مسئله توحید را خواستند مطرح کنند، گفتند که فعل بنده از نقطه نظر اختیاری که بنده در او می‌بیند مستند به او است، از نقطه نظر **أصل الفعل و أصل الوجود مستندٌ إلى الله تعالى** است؛ پس ولو اینکه به واسطهٔ اخفاء الظالمین است، ولو اینکه به واسطهٔ **دواعی آخر** این روایات **خُفِيت علينا ولكن من حيث أن أصل الوجود یعنی أصل هذا الإخفاء ولو من الظالمين مستندٌ إلى الله**

تعالی، یَحْسُنْ مِنْ اللَّهِ تعالی و یَجُوزُ أَنْ یَقُولَ إِنْهَا
مثلاً حَاجِبِينَ عَنْ هَذِهِ الْقَضِیَةِ چون اصل وجود خود
فعل مستند به خداوند متعال است. این هم جواب
دیگری که داده‌اند.

نقد جواب دوم

نسبت به این جواب اشکالی که وارد می‌شود این
است که این مسئله اصل استناد کل اشیاء به
پروردگار، در اصل این استناد جای شکی نیست که
هرچه که در عالم وجود اتفاق می‌افتد استناد به
پروردگار دارد؛ بنابراین اگر کسی عالماً و عامداً یک
روایتی را از خودش مخفی بکند، آن هم بگوییم که
استناد به پروردگار دارد مثل اخفاء ظالمین. فرض
کنید کتاب روایت در اینجا هست، مَنْ عالماً و عامداً
این کتاب را در حوض بیندازم و از بین برود بعد
بگوییم: «مَا حَجَبَ اللَّهُ عِلْمَهُ عَنِ الْعِبَادَ فَهُوَ

موضوع عنهم» خب این فعل از نقطه نظر استناد به
من برای من است و از نقطه نظر **أصل الوجود مستندٌ**
إلی الله تعالی است. چرا شما اینجا این حرف را
نمی‌زنید؟ این مسئله در مقام تشریع گفته نمی‌شود و
الّا یزید هم به حضرت امام سجاد علیه السّلام [در

مورد حضرت علی اکبر علیه السلام] گفت: **بَلِ اللَّهِ**

قَتَلَهُ، بعد حضرت در جوابی که دادند فرمودند:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى آلَ أَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ

تَمُتَ فِي مَنَامِهَا﴾^۱، ولی این چه ارتباطی دارد به

اینکه این فعل مستند به تو در خارج است و این از

ناحیه تو در اینجا انجام گرفته است؟! تو نمی توانی

به واسطه اینکه ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى آلَ أَنْفُسَ حِينَ

مَوْتِهَا﴾ و خودت را تبرئه کنی. اگر این طور است

همین الآن اجازه بده یک نفر بیاید گردن تو را بزند و

تو را به قتل برساند، چرا اجازه نمی دهی؟! حالا که

برای خودت می خواهی پیدا بشود اجازه نمی دهی،

اما برای دیگران موحد می شوی؟!!

این مسئله محلّ اشکال است که استناد حجب

إِلَى اللَّهِ تَعَالَى در مقام تشریع [بحث است]، آن

مبحث توحید و **أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ** قضیه دیگر است

و نباید اینجا بیاورید؛ اگر بخواهید اینجا بیاورید

دیگر فرقی بین عمد و غیر عمد نیست، فرقی حتی

خود مکلف هم عالماً و عامداً موجب حجب بشود،

^۱ اللهوف، ج ۱ ص ۱۴۹.

عرض کردم کتاب روایت را بیندازد بعد بگوید:
الْأُمُورُ مُسْتَنْدٌ إِلَى تَعَالَى، خب دیگر وقتی که از بین
 رفت **«مَا حَجَبَ اللَّهُ عِلْمَهُ فَهُوَ مُضَوَّعٌ عَنْهُمْ»**،
 یا اینکه وقتی که عالم هست نرود سؤال بکند و بگوید
 که من سؤال نمی‌کنم و این سؤال نکردن من هم
 مستند به خداست پس من معذور هستم، خب خدا
 آن وقت یک نحو دیگری به او نشان می‌دهد.
 پس این نحوه جواب دادن مخدوش است و
 محلّ تأمل است.

جواب سوم

یک نحوه دیگری جواب داده شده و توجیه
 دیگری شده و آن این است که - البته این توجیه بدی
 نیست - به‌طور کلی **«مَا حَجَبَ اللَّهُ عِلْمَهُ عَنِ الْعِبَادِ»**
 یعنی علل و عوامل موجب شده‌اند که این مسئله
 مخفی بماند، نه اینکه از باب توحید وارد بشویم؛
 یعنی از باب اینکه فعلاً مکلف در یک موقعیتی قرار
 گرفته است که این موقعیت، موقعیت علم نیست
 بلکه موقعیت جهل است. مکلف در موقعیت جهل
 قرار گرفته است، حالا اخفاء ظالمین باشد، علل و
 عوامل دیگری باشد، علل و عواملی که **مِنْ غَيْرِ**

اختیار، بدون اختیار این مکلف، باشد. این در اینجا باعث حجب شده است، پس وقتی که مکلف در اینجا نسبت به وصول به حکم اختیار ندارد این مستند إلى الله می شود، یعنی خود نفس مکلف در ظرف جهل، بدون اختیار، مستند به خدا می شود؛ یعنی خداوند مکلف را در چنین وضعی قرار داده ولو به واسطه اخفاء الظالمین، ولو به واسطه دواعی آخر، **ولكن من حيث أن المكلف غير مختار في موقعيته** پس این استناد مسئله حجب به خدا صحیح است؛ یعنی من اگر در یک وضعیتی باشم که بتوانم بر مسئله و حکم اطلاع پیدا کنم حتماً اقدام می کنم؛ پس من الآن در یک وضعیتی هستم که **من غير اختیار**، اختیار اقدام بر تحصیل علم ندارم. پس این مستند به خدا است. مثل اینکه الآن ما در این زمان به وجود آمديم نه در صد سال پیش، آیا این مستند به ما است یا مستند به خدا؟! مستند به خدا است. اینکه الآن ما به واسطه جهاتی الآن **من غير اختیار** در این شهر زندگی می کنیم مستند به خدا است.

مثلاً ما به دنبال تحصیل علم هستیم، اما تحصیل علم **لا يَتَمَشَّى و لا يَتَحَقَّقُ إِلَّا بِالْإِقَامَةِ فِي قَم** نه در

مشهد، و نه در اصفهان و نه در جای دیگر این تحصیل علم متمشّی نیست؛ آیا ما در این صورت باید سکونت در قم اختیار بکنیم یا نه؟! باید اختیار بکنیم. حالا اگر یک واقعه‌ای در قم اتفاق بیفتد، این واقعه مستند به ما است یا خدا؟ فرض کنید در قم زلزله بشود و ما از بین برویم آیا می‌شود گفت که **إحنا مثلاً** **ألقينا أنفسنا إلى التهلكة؟ لا**، ما در راه تحصیل علم غیر از قم و بهتر از قم جایی را سراغ نداشتیم، حتی می‌خواهم این را عرض کنم که در آنجایی هم که انسان اختیار دارد اگر بخواهد به تکلیف عمل بکند در آنجا باز مسئله **مستند إلى الله** می‌شود؛ یعنی در آن مسائل و وقایعی که آنجا در اختیار انسان نیست، باز استناد فعل **إلى الله** در آنجا جایز است. روی این حساب اشکال ندارد که ولو به واسطه اخفاء الظالمین باشد در این صورت ما این **«ما حَجَبَ اللَّهُ عِلْمَهُ عَنْ الْعِبَادِ»** را **مستند إلى الله تعالی** بدانیم، این هم یک مسئله بود.

جواب چهارم

اشکال دیگری که بر کلام مرحوم آخوند که تأکید کلام مرحوم شیخ است که حجب استناد **إلى**

الله تعالی دارد دارد شده این است که اصلاً بگویند
 بینم این حجبی که در اینجا هست چنانچه عالماً و
 عامداً **مِنْ نَاحِيَةِ الشَّارِعِ** باشد بنابراین وضع و
 رفعش اصلاً دیگر به ید شارع نیست؛ اگر شارع عمداً
لَمْ يُبَيِّنْ لَنَا وَ لَمْ يُظْهِرْ لَنَا وَ لَمْ يَشْرَحْ لَنَا الْأَحْكَامَ
فَلِمَاذَا نَقُولُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ مِنَ الْأَوَامِرِ الَّتِي وَضَعَهَا
بِيَدِ الشَّارِعِ وَ لَا بَدَّ إِحْنَا مِثْلًا هَذَا الْحَدِيثِ يَشْمُلُ
هَذَا؟! این وضع و رفع این احکام در صورتی است
 که حکم جنبه فعلی پیدا کند یعنی حکم، حکم
 انشائی بشود و جنبه فعلی پیدا نکند؛ ولی هنوز تنجّز
 پیدا نکرده است. در اینجا است که می گویند: وضع
 این حکم برای تنجّز و عدمش به ید شارع است؛
 شارع می تواند بگوید که وقتی که شما ناسی هستی
 این حکم برای شما تنجّز ندارد بعد در حالت التفات،
 این حکم تنجّز دارد. این وضعش به ید شارع است،
 درست است. اما اگر شارع بیان نکرده، حکم اصلاً
 به مرحله فعلیت نرسیده، حکم هم به مرحله فعلیت
 نرسیده **مِنْ أَوَّلِ الْأَمْرِ مَوْضُوعٌ عَنِ الْعِبَادِ**، دیگر
 احتیاج ندارد که روایت بیاید که «**مَا حَجَبَ اللَّهُ عِلْمَهُ**
عَنِ الْعِبَادِ» ولو اینکه مکلف به این علم برسد **لَا**

يجب عليه إتيانُهُ، چون هنوز حکم به مرحله فعلیت
 نرسید، حکم در مقام انشاء هست و وضع و رفع
 حکم در مقام انشاء دیگر به ید شارع نیست، چون
 حکم در مقام انشاء هنوز متوجه مکلف نشد، چون
 می گوید: **«ما حَجَبَ اللَّهُ»**، یعنی باید محجوب بشود
 و حجب در جایی صدق می کند که در آنجا حکمی
 باشد و محجوب باشد. الآن در اینجا ماء است و
 چیزی می آید این را حجب می کند این الآن محجوب
 است؛ ولی اگر از اول در اینجا اصلاً ماء نبود، اصلاً
 حجب در اینجا صدق نمی کند، حجب در آن جایی
 است که حکم فعلی باشد، حکم متعلق به مخاطب
 باشد و فعلی باشد آن وقت به خاطر یک دواعی
 محجوب شده باشد؛ اما اگر حکم در مقام انشاء باشد
 و شارع عمداً این احکام را بیان نکرد، این اصلاً
 حجب صدق نمی کند ولو اینکه شما به واسطه منام
 ولو اینکه شما به واسطه مکاشفه ولو اینکه شما
 به واسطه اخبار صادق مصدق و امثال ذلک به این
 حکم برسید لازم نیست اطاعت بکنید؛ چون هنوز
 حکم فعلی نشد. [من باب مثال] آیا الآن صوم رمضان
 سنه آتی واجب است یا نه؟ به من چه مربوط است؟!

الآن من باید روزه بگیرم؟! چون سال آینده اگر من زنده باشم صومش واجب است، آیا الآن باید روزه بگیرم؟! نه. یا نماز ظهر که **صلاة ظهر عند الزوال واجب**، خوب الآن **يجب علينا الصلاة؟** الآن **يجب علينا الانتظار إلى أن يحين حان الظهر** وقت ظهر باید بیاید، درست شد؟! این هم همین طور است که تا وقتی که فعلیت پیدا نکند حجب اصلاً صدق پیدا نمی‌کند، وقتی هم فعلیت پیدا نکرد اصلاً دیگر حجب معنا ندارد، چه اینکه انسان به او برسد یا نرسد.

اشکال مهم بر استدلال به روایت حجب

اشکال دیگری که من این اشکال را ندیدم این است که اصلاً بر فرض که استناد این **حجب إلى الله** باشد، و آن مواردی که به واسطه اخفاء الظالمین این احکام از ما مخفی است را شامل نمی‌شود؛ یعنی اختصاص پیدا می‌کند به شرب توتون و بعضی از احکام جزئی و امثال ذلک، اگر این طور است اشکال این است که از کجا ما فرق بگذاریم بین اینکه این به واسطه حادث سماوی بوده یا از عدم بیان شارع

بوده یا به واسطهٔ اخفاء ظالمین بوده؟! از کجا فرق
 بگذاریم؟! الآن ما در یک قضیه‌ای گیر می‌کنیم مثلاً
 آیا شرب توتون حلال است یا حرام است؟ خب لعل
 اینکه به واسطهٔ اخفاء ظالمین بوده، لعل اینکه
 به واسطهٔ حجب من الله بوده، از کجا ما فرق
 بگذاریم؟! این اشکال است، اشکال جدی در این
 روایت این است که فرق بین اینکه به واسطهٔ اخفاء
 ظالمین است یا به واسطهٔ چیز دیگر، برای کسی
 امکان ندارد الا در یک مورد یا دو مورد که قطعاً
 بدانیم که حالا مثلاً چه قضیه‌ای بوده است. وقتی
 این طور باشد پس این روایت اصلاً لغو است این
 روایت اصلاً دیگر معنا ندارد. چطور شارع، پیغمبر
 اکرم یا امام صادق علیهما السلام یک روایتی را بیان
 بکنند که اصلاً مصداق خارجی ندارد؟! امیرالمؤمنین
 علیه السلام در نهج البلاغه یک مسئله‌ای بفرماید
 در حالی که مصداق خارجی ندارد، این اصلاً لغو کلام
 حکیم است و لغویت در کلام حکیم مثل
 امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام لازم
 می‌آید.

پس قطعاً «**مَا حَجَبَ اللَّهُ عِلْمَهُ عَنِ الْعِبَادِ**» یعنی

خداوند مکلف را در موقعیتی قرار داده است که **مِنْ** **غیرِ اختیارِ** مطلب یا حکم یا موضوعی از او مخفی است بنابراین روایت خلاف روایت قبلی، شامل شبهات حکمیه و موضوعیه خواهد شد.

یک نکته در اینجا بالنسبه به روایت قبلی هست که می‌خواستم آنجا یک تبصره‌ای بزنم **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** برای بعد باشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد